فهرست مطالب:

[دلیل ششم: وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ 2](#_Toc350945571)

[نکات موجود در آيه: 2](#_Toc350945572)

[1ـ ظهور امر در وجوب 2](#_Toc350945573)

[2ـ تعارض بين ظهور امر در وجوب و اطلاق خیر 3](#_Toc350945574)

[حلّ تعارض 4](#_Toc350945575)

[الف: ظهور در وجوب اقواست 4](#_Toc350945576)

[ب: استعمال در جامع وجوب و ندب 4](#_Toc350945577)

[ج: ظهور در جامع رجحان 4](#_Toc350945578)

[3ـ نوع«مِن» در عبارت «منکم» 5](#_Toc350945579)

[نظر مرحوم علامه در مورد تبعيضيه و نشويه بودن «من» 5](#_Toc350945580)

[4. مصداق آيه در روايات 6](#_Toc350945581)

[5ـارتباط آيه با ارشاد جاهل 7](#_Toc350945582)

[6ـ تفاوت دعوت و امر به معروف 8](#_Toc350945583)

[7ـ قلمرو دعوت 9](#_Toc350945584)

[8ـ عدم شمول موضوعات 9](#_Toc350945585)

[دلیل هفتم: تواصي به حق 9](#_Toc350945586)

[1ـ قلمرو حکمی تواصي 9](#_Toc350945587)

[2ـ قلمرو موضوعی تواصي 10](#_Toc350945588)

بسم الله الرحمن الرحيم

آيات و روايات مربوط به ادله قاعده ارشاد جاهل همراه با حدود و قيود روايات و استثنائات مربوط به اينها بحث شد، چون يک آيه قرآني به عنوان يکي از ادله مورد بحث قرار نگرفته بود، بحث حاضر راجع به آيه ششم قرآني به عنوان يکي از دلايل قاعده ارشاد جاهل مي‌باشد، این آیه شریفه ممکن است برای وجوب ارشاد مورد استدلال قرار گیرد.

## دلیل ششم: وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ

**«وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»**آل عمران/104

### نکات موجود در آيه:

#### 1ـ ظهور امر در وجوب

اولین جهت که از جهات واضحه آیه است، اين است که امر در آیه ظهوردر وجوب دارد، «ولتکن منکم امة»، اینجا امر غایب دارد، منتهی امر در غایب، با امر مخاطب فرقی نمی‌کند.

متعلق امر هم، ولو این‌که «کون/باشيد» است، اما چون «کان» ناقصه مي‌باشد، امر روی آن نمی‌رود، بلکه امر، روی خبر فعل ناقصه می‌آید، و متعلق امر، همان خبر فعل ناقصه است، و چون فعل ناقصه، فعل ربطی مي‌باشد، لذا متعلق امر نمی‌شود، و متعلق امر، همان دعوت و امر به معروف و نهی از منکر مي‌باشد، به اين بيان که دعوت به خیر کنید، مثل اين‌که اگر بگوید «**کن عالماً**»= تعلّم، یا «**ولتکن منکم عالماً**»= عالم شوید.

خلاصه: امر ظهور در وجوب دارد، و متعلق وجوب هم خبر کون یعنی دعوت (یدعون، یأمرون و ینهون) می‌باشد.

#### 2ـ تعارض بين ظهور امر در وجوب و اطلاق خیر

با توجه به مقدمه اول که در «ادعوا الي الخير» يا «فليدعوا الي الخير» امر ظهور در وجوب داشت و وجوب هم متعلق به دعوت شد، بين ظهور امر در وجوب و اطلاق خير، تعارض پيش مي‌آيد،

برای این‌که می‌گوید باید دعوت به نیکی‌ها کنید؛ چون نیکی‌ها شامل واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات می‌شود؛ لدا این دو قابل جمع نیستند، دعوت به همه خوبی‌ها،حتی مستبحات واجب است، و ارتکاز قطعیه وجود دارد که دعوت به مستحبات، واجب نیست. بين ظهور امر در وجوب با اطلاق متعلقش تعارض پیش مي‌آيد، این بحث در یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر هم وجود دارد؛ چون معروف و منکر هم، اعم از محرمات و واجبات است، و شامل مستحبات و مکروهات هم می‌شود، ولی امرش واجب است، ظهور امر، روی دعوت آمده است.

تعارض به این شکل است:

ظهور امر در وجوب، با اطلاق است، ظهور خیر هم در واجبات و مستحبات، با اطلاق است، لذا این دو تعارض، تعارض هم‌وزن هستند، این‌جور نیست که دلالت يکي، لفظی وضعی باشد، و دلالت ديگري،اطلاقی و مقدمات حکمت باشد، بلکه این دو با مقدمات حکمت هستند.

دليل ظهور«**ولتکن یدعون**» در وجوب، و اطلاق «خير» بدليل مقدمات حکمت مي‌باشد، و شامل واجبات و مستحبات است؛ چون مقدمات حکمت می‌گوید شامل همه اینها می‌شود، این‌ها از لحاظ منبع ظهوری، این‌جور نیست که یکی وضعی و دیگری اطلاقی باشد، هرجا تعارض بین ظهور وضعی و اطلاقی باشد، وضع بر اطلاق مقدم می‌شود، ولی وقتی هر دو وضعی یا هر دو اطلاقی و مقدمات حکمت شدند، این‌ها هم‌کفه می‌شوند. اصولا دلالت لفظی وضعی، ظهور بالاتری دارد و قرینه‌اي می‌شود تا مقدمات حکمت یاری نشود، ولی اینجا از آن موارد نیست، بنابراین ترجیح این‌ها قرائن ویژه‌ای را می‌طلبد، مثلا در طلب العلم فریضة، گفته شد که فریضةٌ یک تأکیدی دارد، و شاید ظهورش، لفظی باشد؛ لذا ظهور آن در وجوب مقدم بر اطلاق علم مي‌باشد، و مقصود، مطلق علم نيست، بلکه علوم واچب و ضروری و تکالیف واجب را فریضه می‌خواند.

##### حلّ تعارض

###### الف: ظهور در وجوب اقواست

در احتمال اول، ممکن است گفته شود، بدليل تأکيدات و برخي قرائن متصل مثل صيغه «ولتکن منکم أمة» و قرائن منفصل مثل «ارتکازات وجود در باب امر به معروف و نهي از منکر»، ظهور آيه در وجوب اقوي مي‌شود. بر طبق اين احتمال، شامل فعل واجب و ترک محرمات مي‌شود، هرچند شايد نتوان به اين حد از قرائن اکتفا نمود.

فعل واجب و ترک محرمات را شامل می‌شود، ولی شاید نتوان به این حد از قرائن اکتفا کرد ممکن است گفت مرتبه جامع را شامل شود.

###### ب: استعمال در جامع وجوب و ندب

ممکن است به دليل قرائن و ارتکازاتی گفته شود«ولتکن منکم امة» در جامع بين وجوب و استحباب، استعمال شده است، و قرائن عقلي و ارتکازي تعيين کننده وجوب و استحبابشان مي‌شود و دعوت به خیر در جايي واجب است که خیر یا معروف و منکر، واجب یا حرام باشد، و این دعوت و امر و نهی در جايي مستحب است که خیر و معروف و منکر، امر مکروه یا مستحب باشد، در اينجا گفته مي‌شود این در جامع به کار رفته است، ولی در عین‌حال همزمان قابل تطبیق است.

###### ج: ظهور در جامع رجحان

احتمال سوم که اظهر است، این آیه کاری به استحباب و وجوب ندارد، بلکه آیه، بيانگر جامع رجحان است، و این جامع، در جاهایی با وجوب و در مواردي با استحباب سازگار است، ولی وجوب و استحباب از خود این استفاده نمی‌شود.

بنابر‌اين در تعارض ظهور امر در وجوب، و ظهور در خیر در اطلاق شمولیش نسبت به مستحب و ... نمی‌توان ترجیحی قائل شد، و حلّ این تعارض از میان این وجوه بدين شکل شد که این امر در در جامع رجحان و طلب که هم با وجوب و هم با استحباب سازگار است، استعمال شده، منتهی جایگاه وجوب و استحبابش باید از قرائن دیگر استفاده شود، مثل خوبی امر به معروف و نهی از منکر، که خوبی، يک جامعی است که در جاهایی مستحب، و در جاهایی واجب است.

#### 3ـ نوع«مِن» در عبارت «منکم»

دو احتمال در «**من**» بيان شده است:

1ـ من تبعیضیه؛ همه امت، مقصود نيست، بلکه برخی از امت اقدام به این دعوت کنند. بر طبق اول: « امتي که برخي از شماها هستيد».

2ـ من بیانیه نشویه؛ همه امت مقصود است، و تبعیضي وجود ندارد، همه امت دعوت به خیر کنید. بر طبق احتمال دوم: « امتي که عبارت است از شماها»

##### نظر مرحوم علامه در مورد تبعيضيه و نشويه بودن «من»

مرحوم علامه مي‌فرمايند: تبعيضيه يا نشويه بودن «من» در اينجا خيلي مهم نيست و هيچ فرقي بين اين دو نيست، و در هر دو صورت، يک معني بدست مي‌آيد؛ برای این که اگر «من»، بيانيه باشد، خطاب به همه امت می‌کند که همگان دعوت به خیر کنند، ليکن قرینه قطعیه برای وجوب کفائی بودن آن وجود دارد؛ چون دعوت به خير، مثل دفن ميت است.

بيان ذلک: اصل در تکاليف، عينيت است، ولي در دو حالت، کفائي می‌شود:

الف: اين‌که به صراحت، دليل بر کفائي بودن ذکر شود.

ب: دليل خاصي کفائي بودن را ذکر نکرده، ولي قرينه عقليه، واجبات را کفائي مي‌کند.

در اينجا هم قرينه عقليه وجود دارد که می‌گوید بايد اين شخص را به اين خير دعوت کنيد، و اگر اين آقا را به اين خير دعوت کرد، تکليف ساقط می‌شود، و این دعوت هم انحلالی است که این شخص را، به اين خیر دعوت کنید، و حداقل فرد تکلیف که انجام شد، تکلیف محقق می‌شود، بنابراین:

ـ اگر «مِن» بیانیه باشد، باز واجب کفائی است،خطاب به همه به نحو واجب کفائي است.

ـ اگر «من» تبعيضيه باشد، ولو خطاب به گروهی باشد، اما در اینجا مردد بين اشخاص است، هر‌ کس و هر‌ گروهي انجام دهد، بنابراين اينجا هم کفایی می‌شود، بنابراین در هر دو حالت، این واجب یا مستحب، کفایی می‌شود و همه، مخاطب امر می‌شوند؛ ولذا اثر فقهی در تعیین هر یک از این دو وجود ندارد، و در هر دو صورت، يک نتيجه حاصل مي‌شود، هر چند تفاوت بياني دارد.

خلاصه:

الف: در آيه، من، تبعضیه است هم ظهورا و هم به تأیید روایات.

ب: تبعيض ناظر به اين است که در دعوت به معروف و نهی از منکر شرایطی وجود دارد که اين شرايط را عقل مي­فهمد و روایات هم اين شرايط را روشن می­کند.

#### 4. مصداق آيه در روايات

در روایات که معتبر نيست ولي جمعش متعدد است، یک چیزی بالاتر از این مطالب گفته شده است و آن امر بالاتر اين است که می­گوید این آیات، مربوط به ائمه است **حتی** کنتم خیر امة، مربوط به حکومت حق و حاکمیت حق است، در همین روایات است که مگر می­شود همه دعوت به اسلام کنند!! دعوت به اسلام، که دبنالش هم جنگ مي­آيد، مال امام و حاکميت حق است، آن خير امة اخرجت للناس مي­گويد ائمه مقصود است، فلتکن منکم امة مي­گويد گروه خاصي که حاکم حق و گروه حق است، کار اصلی برای اینهاست، در روايت هارون بن مسلم هم دارد که امر به معروف و نهی از منکر، کار امام هست که داراي قدرت و توانايي است و خدا به او اختیار و قدرت داده است، این روایات و این بخش از روایات طبعاً ظهور بحث قبلی را تغییر نمی­دهد، بلکه می گوید مصداق اعلي و يا تأويل این روایات، اینها هستند، و الا هيچ وجهي ندارد که گفته شود آيه اشاره به قاعده کلي که براي همه امر به معروف و .. کنند، و کنتم خير امة للناس مصداق بارز و اعلایی دارد که جنبه­های حاکميتي هم دارد که باید تأویل آیه به شمار آورد، نه اين­که ]گفته شود مقصود آيه، اين است، شاهد این مطلب، این است که روايات نمي­خواهد تفسیر کند و بگويد فقط معناي آيه اين است که همين آيات در روايات ديگر روي کلي امر به معروف و نهي از منکر رفته است، معلوم مي­شود که کليش در جاي خودش محفوظ است، منتهي در مقام تأويل مي­گويد معناي عميق­تري وجود دارد که مقصود از امت، يعني حاکميت، و مقصود از دعوت و ... يعني دعوت و امر به معروفي مثل قيام امام حسين(ع) است، و حصر نيست که گفته شود آيه فقط شامل آن مي­شود.

اينها، بحثهاي روشي است که در جاهاي ديگر تفسير هم وجود دارد، روایاتی که می‌گوید مقصود از اولی الامر، ائمه هستند، اين روايات که گاهي محدوده يک عموم آيه را معين مي­کند دو قسم هستند:

الف: گاهی واقعا بیان تفسیری حصری دارد، در اینجاها باید همراه روایت شد، ولو ظاهر اوليه­اش چيز ديگري است.

ب: اما گاهی این حصر را ندارد، معنای آیه هم اطلاق دارد، اینجا، روایت تأویلی را می­گوید بدون این­که دست از اطلاق اولیه آیه بايد برداشت، اينجا از قسم دوم است، مثل کنتم خیر امة، اینها از ادله بسيار مهم وجوب امر به معروف و نهي از منکر و دعوت الي الخير به عنوان تکليف کفائي برای همه هستند البته با شرایط علم و اختیار و قدرت. اين شمول و اطلاق به عنوان تفصيل پذيرفته مي­شود؛ منتهي يک تأويل در آيه وجود دارد که مصداق اتم و بارز را بیان می­کند که بحث ولايت و امر به معروف و نهي از منکري است که مي­خواهد اقدام کند، دعوت الی الخیری که با جهاد محقق می­شود، امر به معروف و نهي از منکري که قيام در آن وجود دارد مثل کار امام حسين(ع) و آن فرد بارزي است که آيه به آن اشاره مي­کند ولی در اين مورد حصر نمی­کند.

فتحصّل مما ذکرنا:

1ـ آیه دلالت بر وجوب دارد.

2ـ اين آيه، شمول و اطلاقش را دارد گرچه تأویل و تفسیر مصداق بارز و تامي دارد.

#### 5ـارتباط آيه با ارشاد جاهل

مطلب بعدی: آيه چه ربطی با ارشاد جاهل دارد. ربطش در دعوت الي الخير است.

دعوت یعنی فراخواندن که اعم است از اینکه اعلام کند، یا تعلیم دهد یا تذکر دهد و یا حتی نصیحت کند، از این حیث واژه «دعوت» شمولی دارد شبیه واژه «انذاز» تعلیم و ارشاد کند،آگاهی دهد و هم برای کسی یادش رفته، یادش دهد و هم برای کسی که انگیزه ندارد انگیزه دهد، دعوت الی الخیر می‌گوید بر کسانی از شما واجب است که دیگران را به خوبیها (واجبات و ترک محرمات) دعوت کنند، ولذا با اين ترتيب این آیه، هم مثل قاعده انذار چند قاعده استفاده می­شود.

1ـ قاعده ارشاد جاهل (واجب است جاهل را يادش بدهد، احکام و عقايد را بيان کند).

2ـ قاعده وجوب تربیت افرادی که می‌دانند، ولی انگیزه­های لازم تربیتی را ندارند (طوري تربيت کند که عمل کنند).

اصطلاح ارشاد جاهل، بخاطر همراهی با فقها، عام اخذ شد و آن قاعده را به عنوان وجوب تربیت و تهذیب بیان می‌شود و هر دو قاعده از این استفاده می‌شود و دعوت، شمول دارد.

دعوت، جایی است که برای این­که طرف را به آن سمت ببرد، امر به معروف در جایی است که خلافی انجام می­گیرد و به شکلی درمان است، ولی دعوت الی الخیر، حالت پیش‌گیری است.

#### 6ـ تفاوت دعوت و امر به معروف

6ـ با این تفسیر از دعوت الی الخیر، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت، جدایی است و ذکر خاص بعد از عام می­شود. با اين تفسير که از دعوت الي الخير شد، امر به معروف هم، دعوت الي الخير است، يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر، ذکر خاص بعد از عام است، اگر هم نبود، يدعون شامل آن مي شود.

بنابراین دعوت، دائره عامی دارد که از اعلام به مکلف و تعلیم او، تذکر دادن به ناسی یا تذکر به غافل یا توصیه و تواصی تا جايي که خلاف کرده و قصد امر به معروف دارد، را شامل مي‌شود و اينها عموم و خصوص مطلق هستند.

#### 7ـ قلمرو دعوت

خیر، فعل واجبات و ترک محرمات و محدوده الزامیات را می­گوید و جهت دیگر این است که علی القاعده اینها بر تکالیف الزامی مورد ابتلاي مکلف حمل شود، و الا اگر مورد ابتلاي مکلف نباشد، الزامی نمی­شود؛ ولذا این خیر، انحلالی است به عدد واجبات و ترک محرمات جه اعتقادي، چه احکام، چه اخلاق، و از جهت دیگر در جايي است که مورد ابتلای شخص باشد و در آنجا الزام مي­آيد.

#### 8ـ عدم شمول موضوعات

آيه، ظاهرا شامل موضوعات نشود؛ چون اينجا دو احتمال است:

1ـ خیر شامل موضوعات است، ظاهر، شامل موضوعات نیست، و اگر کسی که به احکام آگاه است ولی موضوع را نمی‌داند، هرچند اطلاقش بعيد نيست و اول به ذهن مي­آيد، ولي آيه از اینها انصراف دارد و آیات ناظر به بیان احکام و ایجاد انگیزه برای عمل به احکام است، اما در جهل به موضوع، نه در دعوت به خیر و نه امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد و ادله از اين انصراف دارد، و جون شرعی در موضوعات وجود دارد که موجب انصراف این ادله از بحثهاي موضوعات می‌شود.

نتيجه: این آیه از ادله خوبی برای وجوب قاعده ارشاد در احکام الزامي است.

## دلیل هفتم: تواصي به حق

### 1ـ قلمرو حکمی تواصي

تواصي در دو جا ذکر شده است:

الف: تواصوا بالمرحمة؛ که خاص است و شامل موضوعات مي‌شود.

ب: تواصوا بالحق

تواصی به حق واجب الزامی نیست؛ زیرا الزام در سوره عصر نیست، بلکه به عنوان وصفی برای مؤمنین آمده است، اين آیه، بعنوان دلیلي بر ارشاد جاهل در واجبات و محرمات به عنوان قاعده الزامی نیست، بلکه به عنوان دلیل رجحانی در مطلق تکالیف استفاده می‌شود، مگر این­که کسی بگوید «ان الانسان لفي خسر \* الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» تقابل استثنا با خسر، موجب ظهور در الزام می‌شود، ولی در این حد تردید وجود دارد، و ظاهراً الزام استفاده نشود.

### 2ـ قلمرو موضوعی تواصي

نکته بعدی اینکه این آیه، ارشاد جاهل را در حیطه مستحبات شامل است.

همچنین از منظری دیگر [تواصی­شونده / مخاطب تواصی] دو احتمال وجود دارد:

الف: جایی که [تواصی­شونده] علم نداند، و تواصی، اگاهی­بخشی است. در این صورت شامل ارشاد جاهل هم می‌شود.

ب: جایی که [تواصی­شونده] علم دارد، و تواصی جنبه تربیتی دارد.

به نظر می‌رسد تواصی، مثل انذار و دعوت است که تعلیم و جنبه­های تربیتی را هم شامل است.